

تاریخ
مکتوب
۲۵

این کتاب در علم نجوم
 حقیقی و کمالی و نجوم
 سماوی و کمالی و نجوم
 زمینی و کمالی و نجوم
 جلاله و کماله و نجوم

و ان الله اعلم
 بمرامه و کماله و نجوم

بیانی

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
 نام کتاب: فصیح ما عبد الرحمن جانی
 مؤلف: ...
 موضوع تألیف: ...
 شماره: ۲۰۴۸
 شماره دفتر: ۲۲۵۹۶
 شماره: ۲۲۰۳

ثبت شد
 ۲۲۰۳

اول
ایک سو و نود و نهم قمر الحقیقہ
حفظہ فی الجہ بنو ختمہ
سہ و تہا - کعبہ
فہ فی قمر الحقیقہ
عمر الہ و

و اما بعد
فرمان و نهی بنده

کتابخانه مجلس شورای ملی
نام کتاب: نصاب ملا عبد الرحمن جامی
مؤلف:
موضوع تالیف:
شماره: ۲۰۴۸
۲۲۵۹۶
۲۳۵۳

تاریخ ثبت شده: ۱۳۸۷

۶۷۸۴۴

۸۵۰۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

تلفنی - فهرست شده -
۲۲۰۳



| | |
|------------------------------|------------------------------|
| تو که اندای فرزانه فرزند | لکندار تو باد آید شد او نه |
| ز سر پندت و داندان بهره میته | که وقت حاجت از کار بسته |
| مرا گفت و شد سال ترا منت | ترا اقبال می یارم رفت |
| پریش نام ز غم زده خویش | طول زمان ماه و هفته خویش |
| زمن گشتی که کار آید نیاید | کلی کافشه و قی عار آید نیاید |
| چه سود اکنون که کار از وقت | زمان اختیار از دست رفت |

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| توجه کن که در کف باید داری | بهرق از کج دولت سایه داری |
| بکن کاری که سودی دارد آخر | بسر باران جدی بارو آخر |
| تخت از کسب آتش بهره ور شو | ببصل آباد نادانان بدر شو |
| بود معلوم سر از او بدین | که نادان مردود داناستین |
| کسی که دعوی فخر زبانی کرد | بجا بامر و کان مخ کنی کرد |
| و لیکن پادشاه در این راه | که علم آفند او ان عمر کوتاه |
| نیاید سپهر حسد و دوباره | بعلی رود گزانت نیست چاره |
| چه حاصل ز آنکه دانی بکیار | پس خود را کرده ز سر سار |
| ز توفیق حل چون غلت قاص | رسد از اسطر ز کن با خلاص |
| عل کر منشی غلام عاریت | بذوق پنجه کار افاق کایست |

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| که خام کس سودی ندارد | چه طو انام باشد غفلت ارد |
| چه اخلاص آوری بایش آگاه | که باشد صد خطر از اخلاص راه |
| بخوشی خوشی خوشی کن خوی | تا باز راست پیش حکم روی |
| بوز آفتابن قند حصار است | که افتد بر پیشانی قدرت |
| غرض از جامه و فن خرد است | نه از دینیت هر که مراد است |
| چه در بهر کوشی از بزم مشا دن | که شدت پست از پر شکست ان |
| بشرینی کن سپهر کن جبه | که آخربند بر پاست شد شد |
| تعلی مشا دزی زین بر خوتوا | که تا کج کردی صدف وار |
| ز خوان مرکی کالانی امکشت | در آزار وی امکشتان کنشت |
| نکست چون کنی در خور و خور | نکدان را از نکست بر حرف |

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| با حسن بر احیا و ست کجای | نه در سنگ نای مدخل پای |
| در شان قرض و پستان نیم خه | فان القرض قرضه ارض الحیت |
| بخشش با شش از ایشان بار برد | سپار از دام و از ایشان کینا |
| چنان کن یک در پیشی کام | که بر گردن نیاید بار ستار دام |
| برای و پستان جان اهدا کن | نویکنی دست از دشمن جدا کن |
| که باشد دوستان یا رسیه | دشمن روشن نور آسایش |
| کش بار تو چون کردی کران | کشد کار تو چون کردی زیان |
| ز نا خوشی را بیکه و خوش است | کند ز آب نصیحت است پست |
| ز آرایش چرخ کرد و پستیک | بر آرد پاک چرخ از غیرت |
| بکار نکست کردن یا در تو | بجوی نیکست نامی رسبه تو |

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| چنین یاری که یابی خاک او شو | ایر حلقه قرص او شو |
| و که نه روی در دیوار خود باش | بیزر افیاد و یار غار خود باش |
| ز غنای زمانه شاد باش | ز اندوه و حسرت آن زود باش |
| خداون شغل را اندکی کن | ز عالم روی مثل نه روی کن |
| اگر باشد شب تاریک اگر روز | بهر وقت باشد دل در او روز |
| و که ناید ترا این وقت از دست | نشد عاریگیاری خوب است |
| بکنین کارخانه بکتاب وی | خیال یسین را در بکتاب وی |
| این سخن تناسیل کن است | فروغ بصر و اناسیل کتابت |
| ز دانیان بود این محکم شهر | که دانش و کتب است نامت کور |
| بودی فردوست او پست است | ز دانش نیست سر و هم است |

| | |
|-----------------------------|-------------------------|
| نهی مغز داری پوست پش | بهر کار و اناسیل نویشت |
| در نقش چرخ خود در ورق پر | بیت سرورق را این کتب در |
| عماری کرده اند بکین دلم است | و دمه کلین وی قلم است |
| مهرش کفر اراقی بر روی | ز پست ت شاد روی روی |
| زیک کی مدح روی و هم پست | که ایش از اندر یک کشت |
| بقرع طاعت لب کلین | نزاران کور سر و قلمین |
| کمی پس از قرآن باز گویند | که از قول پیبر را گویند |
| کمی باشند چنانی در و پنا | باز ارقاق رسن و پنا |
| کمی آمد در سیط عبارت | بجکت بی زبانی اشارت |
| کیت از رفعت تاریخ خوانند | که از آینه اخبارت نت |

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| کمی ریزه از دیای اشبار | بجیب قمل کوه های اسپه |
| بهریک از تنه چن کیش | مکن از تنه اصلی فراوش |
| کرت بود یکی سوی آن وی | مکن خالی از آن ری گشت |
| بر از دل بکشی لب خویش | نخست از خیر و شر آن بندهش |
| چو آید از نفس مرغی سپه | در شکل تو آن آوردهش |
| دوئی سپه ازین غار | زبان بکشی در شرف |
| معارف کرد چه موبارک باشد | چه حاصل از آن دل یک باشد |
| مکن با صوفیان خام یاری | که باشد کار خا با نام کاری |
| طریق نخت کاری راند اسن | بجای میوه از باغت و شانه |
| ز اصل خویش آن میوه برید | بماند تا قیامت غار سپیده |

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| منه دست تنی از نسیم و آرم | بجز دست پر سپیده پرو |
| چو در شش نمی دست از دست | به ستایه ترا کنج سعادت |
| چو میسی تا توانی منت بی منت | مده تقدیر در ارگت منت |
| ز دیوخ اب است و در کردن | به از سنو ابکی با در کردن |
| بکون پشت بر خاکستر گرم | به از سبلی زن بر بستر نرم |
| اگر ترسی که ناکه نفس خود کام | بیسه ان طاکاری رنه کام |
| ز زن کردن بندهش بر پا | که تو اندو در جنبیدن از چکا |
| پیرین نیست در مرن که کوئی | صلح تسبیحی اول خوبی |
| زنی کش سرخ روی زخافت | میں نکلونه رویش کخافت |
| در ان طبع سال حر و ارد | که از ناخوش ستور دارد |

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| برو قرب سلاطین تشیتر | از ان آتش پان و بکیز |
| چو آتش بر فروز مثل نور | از ان میکهر هر یسکن از نور |
| از ان سم که چون دیکت افی | ز نور زندیه کے تاریکیانی |
| منه یا منصبی را در سنان | که نول و نصب را کردی نشانی |
| ز آسودن ان پسند پر نیز | که کیر و دیکری دست که بر نیز |
| ز منصب دی ارباب منصبی | که از سر منصبی بی منصبی |
| ز تحت پاک کن نیش خویش | توانی کن هر کس پیش خویش |
| چو خوش خویش از سر کشی پا | نذار و سپه مند از ضربت دلا |
| چو خور وانه بر خاک کف خوار | ز خاکش مرغ بر دار و بنجار |
| طلب میکن بعد را بر جسته | تفخیم بدان سر بلسته |

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| عدو را بین چو ناز بخت فیروز | شد از قندیم ضمر افزونی مدو |
| مکن دهنه اگر گردی و خاک | طریق یو غایب را راک |
| از ان ضربت که نیا ضربت | خطاب جلد او فو باله و است |
| چو نادانان و بسند پر باش | پر یکد از و فسد زنده شر باش |
| چو دود از روشنی نود شاند | چو حاصل آنکه ایش است فرزند |
| کین بادش نیر و غلغله ص | که سازی شامش بیکر شام |
| چو ندی بشنوی از نند فرما | چو دانا بادش دجان دی جا |
| نه چو نوان یک کوشن دیار | ز دیکر کوشن مروش کذار |
| نروید بی دیکر دانه و خاک | تداند قطره قدر کمر پاک |
| نیاشد این شل پر شیده بر کس | که بر دغا یک پس حرفی بر دین |

مان کا نرین دیر مہا سپہ کد فضل خدایت کار سپاہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ابن ابي عمير
 زرار بن عبد الله
 بن غنم



